

پدر پولدار،

پدر بی پول

رابرت تی کیوساکی

مehشید آریایی

سرشناسه	کیوساکی، رابرت تی. ۱۹۴۷ - م. Kiyosaki, Robert T.
عنوان و نام پدیدآور	پدر پولدار، پدر بی پول / رابرت تی کیوساکی : مترجم، مهشید آریایی.
مشخصات نشر	تهران: تمیشه، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۲۲۴ ص.: جدول: ۱۴/۵/۲۱/۵ س.م.
شابک	978-964-8805-92-5
وضعیت فهرست نویسی	فیبیا
یادداشت	عنوان اصلی: Rich dad: what the rich teach their kids about money-- that the poor and middle class do not!, 2009.
موضوع	امور مالی شخصی Finance, Personal
موضوع	سرمایه گذاری Investments
موضوع	غنی شدن Rich people
شناسه افزوده	آریا، مهشید، ۱۳۶۵ - مترجم
رده بندی کنگره	HG1۷۹۰۰۲۴
رده بندی دیویی	۳۳۰۰۲۴
شماره کتابشناسی ملی	۰۴۳۰۴۴



پدر پولدار، پدر بی پول

نوشته‌ی: رابرت تی. کیوساکی

ترجمه‌ی: مهشید آریایی

ناشر: تمیشه - حروف نگاری: آبان گرافیک

ناظر چاپ: حمیدرضا عبداللهی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶ - تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۸۰۵-۹۲-۵

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان لبافی‌نژاد، شماره ۲۰۴ طبقه اول

تلفن: ۰۹۱ ۲۲ ۵۷ ۴۰ ۲۰ - ۶۶ ۴۹ ۹۴ ۳۸ - ۶۶ ۹۵ ۶۲ ۸۹

کلیه حق و حقوق این اثر متعلق به عبدالله مهقانی می‌باشد

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۵	فصل ۱: پدر پولدار، پدر بی پول
۲۵	فصل ۲: درس اول: ثروتمندان برای پول کار نمی کنند
۲۵	درس اول: ثروتمندان برای پول کار نمی کنند
۶۰	دیدن فرصت های پنهان
۶۳	فصل ۳: درس دوم: چرا امور مالی را می آموزیم؟
۶۴	ثروتمندترین تاجر
۶۸	قانون مهم: دانستن تفاوت میان بدهی و دارایی
۹۹	محافظ باش و ریسک نکن
۱۰۳	فصل ۴: آموزش امور مالی
۱۰۳	درس سوم: برای شغلان ارزش قائل شوید
۱۱۵	فصل ۵: آموزش امور مالی
۱۱۵	درس چهارم: تاریخچه ی مالیات و قدرت شرکت ها
۱۲۹	فصل ۶: آموزش امور مالی
۱۲۹	درس پنجم: ثروتمندان پولسازی می کنند
۱۵۷	فصل ۷: درس ششم: کار کنید تا بیاموزید و برای پول کار نکنید پول

- فصل ۸: غلبه بر موانع ۱۷۳
- دلیل شماری ۱: ترس ۱۷۴
- دلیل شماری ۲: غلبه بر بدبینی ۱۸۰
- دلیل شماری ۳: تنبلی ۱۸۶
- دلیل شماری ۴: عادات بد ۱۹۰
- دلیل شماری ۵: تکبر ۱۹۲
- فصل ۹: شروع کار ۱۹۵
- فصل ۱۰: استرس را خرد کنید بدانید ۲۱۳

ایا مدارس کودکانمان را برای رویارویی با دنیای واقعی آماده می کنند؟ به یاد دارم که والدینم همواره خوب درس خواندن و نمرات عالی گرفتن را به من گوشزد می کردند. به این امید که در آینده کاری با درآمد و مریای عالی خواهم داشت. آنها فکر می کردند که با قدم گذاشتن به دانشگاه شانس موفقیت در دنیای واقعی را برای ما به ارمغان می آورند.

در سال ۱۹۶۷ یا فارغ التحصیلی در دانشگاه دولتی فلوریدا به عنوان دانشجوی نمونه با نمرات بالا، والدینم با خیالی آسوده می اندیشیدند که به اهداف عالی شان رسیده اند و به خود می بالیدند که دو فرزند تحصیل کرده و نمونه را تربیت کرده اند. آینده شغلی من نیز بر اساس برنامه ریزی از پیش تعیین شده والدینم این گونه رقم خورد. به عنوان حسابدار در یک شرکت بزرگ کار خود را آغاز کردم و در تمام طول آن سال ها می کوشیدم تا حسابداری نمونه و مورد تمجید باشم. سال های شغلیم نیز در انتظار بازنشستگی زود هنگام گذشت.

زندگی شوهرم مایکل نیز این گونه سپری شده بود. هر دوی ما خانواده‌های سخت‌کوش، فروتن و دارای وجدان کاری بالا داشتیم که با اهداف از پیش تعیین شده زندگی خود را ساخته بودند. مایکل دو بار به دانشگاه رفته بود و با تحصیل اول در رشته مهندسی و نیز در رشته حقوق توانسته بود به عنوان دانشجوی پرافتخار فارغ التحصیل شود. او درست پس از کسب مدرک آغاز به کار کرد و در یک شرکت نفوذی معتبر ثبت اختراع در واشنگتن دی سی استخدام شد. شرایط و اعتبار سالی او بسیار ایده‌آل و چشمگیر بود. یکی از امتیازات ویژه این شغل بازنشستگی در سن پایین بود. با اینکه ظاهراً هر دوی ما در کارمان موفق به نظر می‌رسیدیم، اما نتیجه آن دور از انتظار بود. ما به ناچار بنا به دلایلی مجبور به چندین بار جابه‌جایی شغلی شدیم. هیچ‌کدام از اهداف آینده برای بازنشستگی زودهنگام به نتیجه نرسید. من و مایکل در کنار هم بسیار خوش بخت بودیم و حاصل این خوشبختی سه فرزند بود.

اکنون که شروع به نوشتن کردم، دو سال فرزندانم مشغول گذراندن دوران دانشگاه هستند و دیگری به تازگی وارد دبیرستان شده است. ما نیز همانند والدینمان تمام تلاش خود را برای فرزندانمان به کار بردیم تا آن‌ها از بهترین امکانات تحصیلی برخوردار باشند. سال ۱۹۹۶ را خوب به یاد دارم. یکی از فرزندانم مایوس و سرخورده به خانه بازگشت. او از درس و تحصیل شکایت می‌کرد. او دیگر به مدرسه علاقه‌ای نداشت و مدام این جمله را تکرار می‌کرد: «چرا باید وقتم را صرف یادگیری موضوعاتی کنم که هرگز در زندگی آینده‌ام به کارم نمی‌آیند؟» من بی رنگ و بوم: «اگر در مدرسه نمرات عالی نگیری نمی‌توانی در دانشگاه ثبت‌نام کنی.» او گفت: «ورود به دانشگاه برای من ذره‌ای اهمیت ندارد. من می‌خواهم روزی ثروتمندترین مرد باشم.» با کلامی مملو از نگرانی و محبت مادرانه پاسخ دادم: «اگر مدرک دانشگاهی نداشته باشی، شغل خوبی پیدا نمی‌کنی و اگر شغل خوب نداشته باشی، پول خوبی به دست نمی‌آوری. پس چطور می‌خواهی ثروتمند شوی؟» پسرم پوزخندی زد و با نگاهی پر ملامت سرش را تکان داد. پیش‌تر در این باره زیاد صحبت کرده بودیم و این اولین باری نبود که در این موضوع بحث می‌کردیم. او

سرش را پایین انداخت و به اطراف نگاه می کرد. من دریافتم که دیگر نصایح مادرانه ام کارساز نیست. او پسری بسیار باهوش، با استعداد و پیر اراده بود. او همیشه آداب ادب و احترام را رعایت می کرد. ادامه داد و گفت: «مامان، کمی به اطرافت نگاه کن دیگر هیچ چیز مانند گذشته نیست.» گویی حالا دیگر نوبت من بود که نصیحت شوم. «ثروتمندترین های جامعه به کمک مدرک دانشگاهی شان ثروتمند شدند. ثروتمندترین مرد دنیا، بیل گیتس پیش از تأسیس مایکروسافت از دانشگاه هاروارد اخراج شده بود. اسکاتلیست معروف، مایکل جردن حتی با وجود تهمتی که به تازگی به او زده اند، ۴ میلیون دلار درآمد دارد.» سکوتی سنگین بین ما برقرار شد من نیز داشتم. سمایند والدینم رفتار می کردم. حق با او بود با توجه به تغییرات دنیای امروز، دیگر تحصیلات و کسب نمرات عالی ضامن موفقیت نیستند. فرزند من این قضیه را به درستی متوجه شده بود و اکنون وقت آن بود که طرز اندیشیدن من نیست تغییر کنند. او گفت: «مامان من نمی خواهم مسیر زندگی شما و پدرم را دنبال می کنم. من دوست دارم راه زندگی ام را خود انتخاب کنم. تو پدر سخت کار می کنی تا پول در آورید و ما را در خانه با امکانات عالی بزرگ کنید. اگر من نیز راه شما را دنبال کنم آینده ام همانند شما خواهد بود. مجبورم سخت کار کنم تا مالیات، قرض و بدهی هایم را ببردارم. این روزها دیگر امیال شغلی معنایی ندارد. می دانم که روزانه کارکنان زیادی تعدیل می شود و نیز از این آنگاه که امروزه درآمد فارغ التحصیلان دانشگاه بسیار کمتر از زمان شماست.»

پس از پایان بازی فرصت برای صحبت با رابرت نیافتم؛ بنابراین برای روزهای آینده ملاقاتی ترتیب دادم تا در مورد پروژه بیشتر صحبت کنیم. می دانستم که صرفه جویی حرف اول رابرت در این بازی است. با این حال بی صبرانه منتظر شنیدن ایده ها و طرح های او بودم. هفته ی آینده من و شوهرم، رابرت و همسرش را برای شام دعوت کردیم تا در حین آن با هم گفت: «گو کنیم. گرچه این اولین دیدار ما بود اما گویی سال هاست که یکدیگر را می شناختیم. فهمیدم که نکات مشترک بسیاری با هم داریم. آن روز ما از ورزش و مسابقات مورد علاقه، رستوران محبوبمان و مسائل اجتماعی-اقتصادی صحبت کردیم. همچنین در مورد تحولات دنیا و

جامعه امروز بحث کردیم، وقت زیادی از صحتمان در مورد اندک پس انداز آمریکایی‌ها برای دوران بازنشستگی‌شان و همچنین ورزشکستگی تقریبی بیمه تأمین اجتماعی و درمانی بود.

آیا فرزندان ما ملزم به پرداخت حقوق بازنشستگی ۷۵ میلیون نفر در دوران بازنشستگی هستند؟ آیا آن‌ها می‌دانند که اتکا تنها به برنامه‌ی بازنشستگی برای آینده، آن‌ها را با چه مشکلاتی روبرو خواهد کرد؟

اولین مسئله‌ترین نگرانی رابرت افزایش فاصله‌ی طبقاتی در آمریکا و دیگر کشورهای جهان بود. رابرت در سن ۴۷ سالگی بازنشسته شده بود. او کارآفرینی خودآموخت و درس‌نامه‌ای است که برای سرمایه‌گذاری به همه‌جای دنیا سفر می‌کند. او برنامه‌های بازنشستگی‌اش را رها کرده بود چرا که می‌دانست دنیا در حال تغییر است. او نیز مانند من، همان دغدغه‌ها را برای فرزندانمان داشت.

دنیا در حال تغییر است اما من به آموزشی ما همان روال قبلی خود را طی می‌کند. رابرت گفت: «فرزندانمان تحت نظام آمرشی قدیم مطالبی را می‌آموزند که هرگز در آینده به کارشان نمی‌آید و آن‌ها را در دنیای جدیدی در دنیایی آماده می‌کند که سال‌ها پیش سپری شده است دیگر زمان حال می‌شود. من به مدرسه برو، نمرات عالی بگیر و دنبال شغل مطمئن بگرد، گذشته است این نصایح قدیمی آینده‌ها دیگر کارساز نیست. درصد کثیری از مردم آسیا و آمریکا کار جنوبی روند پیشین را دنبال می‌کنند. با پیروی از ایده آینده‌ی مالی فرزندانمان تأمین نمی‌شود و شما همچنان باید نگران آینده مالی آن‌ها باشید.»

از او پرسیدم: «منظورت از ایده‌های قدیم چیست؟»

گفت: «ثروتمندان اصولی دیگر را در زندگی‌شان پیش می‌گیرند. اصولی که شما از آن‌ها تبعیت نمی‌کنید. وقتی یک شرکت تعدیل نیرو می‌کند چه اتفاقی می‌افتد؟»

پاسخ دادم: «افراد اخراج می شوند، خانواده ها ضربه می خورند و نرخ بیکاری بالا می رود.» گفتم: «درست است اما می دانی برای شرکت چه اتفاقی می افتد؟ منظورم یک شرکت سهامی عام که در بازار سهام به ثبت رسیده است.»

پاسخ دادم: «پس از تعدیل نیرو، ارزش سهامش افزایش می یابد. وقتی شرکتی هزینه های کارکنانش را که چه به دلیل اتوماسیون یا تعدیل کاهش می دهد، بازار کار از این امر استقبال می کند.»

او گفت: «بله وقتی ارزش سهام افزایش یابد افراد سهامدار مثل من ثروتمند می شوند. این همان امری است که از آن صحبت کردم. این امر باعث ضرر کارمندان و به نفع سهامداران و سرمایه گذاران می شود.»

تفاوت میان کارفرما و کاربر را توضیح دادم. یکی کنترل آینده اش را خود به دست می گیرد و دیگری آن را به کسی دیگری می سپارد.

گفتم: «درک چنین مسائلی برای تعدادی از افراد سخت است زیرا آن ها را منصفانه نمی دانند.»

امروزه تحصیلات، نمرات عالی و شغلی ایمن، ناامن آینده ی فرزندانمان نیستند و آموزش های مدارس و دانشگاه ها آن ها را برای رویارویی با دنیای پیش رو آماده نمی کند. هر کودک به تعلیمات خاص خود احتیاج دارد. آن ها باید قواعد مالی را بیاموزند و این اصول را یاد بگیرند ثروتمندان باید با یک سری اصول متفاوت در زندگی بازی می کنند. درصد زیادی از اصول باقیمانده را دیگر افراد جامعه به کار می گیرند. این دسته از افراد از همان قواعد پیشین تبعیت می کنند و کودکان را نیز بر اساس این قواعد راهی اجتماع می کنند؛ اما غافل از اینکه این کودکان به سیستم آموزشی جدیدتری نیاز دارند.

دیگر چند ستاره بودن مدارس و تعداد کامپیوترهای کلاس و هزینه ثبت نام اهمیت ندارد. آخر چطور از سیستم آموزشی توقع تدریس مطالبی را داشته باشیم که در آنجایی ندارد و پاسخگوی نیازهای کنونی افراد نیست.

چگونه والدین می توانند کاستی های آموزشی را برای کودکانشان جبران کنند؟ چگونه حسابداری و اصول مالی را به آن ها بیاموزند؟ آیا این آموزش ها برای کودکان

خسته کننده نیست؟ چگونه می توان سرمایه گذاری را به کودکانمان بیاموزیم وقتی خودمان اهل ریسک کردن نیستیم؟ باید ریسک پذیری را به کودکانمان بیاموزیم. آن ها باید در کنار احتیاط در امور مالی ریسک پذیری را نیز بیاموزند. چگونه این مسائل را به کودکان بیاموزیم؟ چگونه می خواهید موضوعی که خود والدین در فهم آن مشکل دارند را برای آن ها توضیح دهید؟

گفت: «من کتابی در این باره نوشته ام که در حافظه ی کامپیوترم است. سارا هاست. سر چه؟» ذهنم می آمد را می نوشتم اما هرگز نوشته هایم را در کنار هم قرار ندادم.

پس از آنکه کتاب و لم در لیست پرفروش ترین ها قرار گرفت. تصمیم گرفتم کتاب دیگری بنویسم اما هنوزم آن را تمام نکرده ام. در واقع این کتاب همان نوشته هایی است که هر بار به ذهنم می آمدند آن ها را می نوشتم. بخش هایی از آن را خوانم و فهمیده به مطالب این کتاب را باید با دیگران قسمت کنم به ویژه اکنون که دنیا رو تغییر پیش می رود. پس تصمیم گرفتیم با هم این کتاب را تمام کنیم.

پرسیدم: «چه مقدار اطلاعات مالی برای یک کودک کافی است؟»

گفت: «این به خود کودک بستگی دارد.»

رابرت از کودکی رؤیای ثروتمندی را در سر می پروراند. از شانزده او پدر پولداری داشت که اصول پایه ای ثروتمندی را به او می آموخت.

پایه و اساس موفقیت همین آموزش هاست. همان طور که مهارت های دانشگاهی بسیار مهم هستند مهارت های مالی و ارتباط جمعی نیز از اهمیت بسیار بالایی برخوردارند. آنچه در این کتاب می خوانید داستان زندگی پسری با دو پدر است. یکی از آن ها بی پول و دیگری ثروتمند بوده است. او مهارت هایی که یک عمر آموخته است را برای شما شرح می دهد. تضاد میان زندگی دو پدر درس مهمی به ما می دهد. این پسر همان رابرت است.

من در نوشتن ویرایش این کتاب به رابرت کمک کردم. کسانی که این کتاب را می‌خوانند باید تمامی آموخته‌هایشان در دانشگاه‌ها را کنار بگذارند و ذهنشان را برای پذیرش ایده‌های نوین رابرت آماده کنند.

گرچه بسیاری از این ایده‌ها اصول حسابداری را زیر سؤال می‌برند اما دانسته‌های ارزشی در مورد روش تحلیل سرمایه‌گذاری ثروتمندان در اختیار ما قرار می‌دهد.

او توصیه‌های نصیحت‌آمیزی و شفلی والدین به فرزندان‌شان را یک عادت فرهنگی می‌داند. هرچند اکثر والدین این توصیه‌ها را روشی کارساز برای فرزندان‌شان می‌دانند. شنیدن ایده‌های رابرت برای اولین بار مرا متعجب کرد. او تحت تعلیمات دو پدر برای دستیابی به دو هدف متفاوت تلاش می‌کرد. پدر تحصیل کرده او را به درس خواندن، نمرات عالی گرفتن و شفلی ایمن یافتن تشویق می‌کرد درحالی‌که پدر پولدار از او می‌خواست که صاحب و مدیر یک شرکت باشد. هر دوی این مسیرهای پیش رو نیازمند آموزش‌های متفاوت و مختص به خود بودند. پدر تحصیل کرده می‌خواست که او فردی باهوش باشد اما پدر پولدار او را به‌سوی استخدام افراد باهوش سوق می‌داد. پدر واقعی از رئیس اداره آموزش و پرورش ایالات هاوایی بود. او خواهان درس خواندن نمرات عالی گرفتن و شفلی ایمن پیدا کردن برای رابرت بود؛ اما رابرت از پیش هدفش را می‌دانست. او می‌خواست صاحب شرکت باشد نه کارمند آن؛ بنابراین نصایح او به کار رابرت نمی‌آمد. او می‌خواست بدون تحصیلات دانشگاهی به دنبال هدفش برود اما به اصرار مکرر مشاور انتخاب رشته‌ی دبیرستان راضی به تحصیل در دانشگاه شد.

ایده‌های رابرت در این کتاب شاید کمی عجیب به نظر بیاید؛ زیرا میدانم بسیاری از والدین برای پابندی کودکان‌شان در مدرسه با مشکل مواجه هستند؛ اما گاهی ما والدین باید تغییرات سریع دنیای کنونی را ببینیم و جسورانه به استقبال ایده‌های جدید برویم؛ اما اگر روند پیشین را طی کنیم شاید فرزندانمان کارمندان نمونه‌ای شوند اما در واقع آن‌ها را مجبور به پرداخت مالیات دولت و انتظار برای مقرری اندک بازنشستگی کرده‌اید. آن‌ها باید بخش اعظم حقوق خود را برای

پرداخت مالیات هزینه کنند و نزدیک به یک سال برای دولت کار می کنند تا از پس پرداخت این هزینه ها برآیند. دیگر وقت آن رسیده تا با ایده های تازه و نو زندگی مان را تغییر دهیم.

به گفته ی رابرت ثروتمندان آموزش های متفاوتی را به کودکانشان می آموزند. آنها در خانه، حتی دور میز شام به کودکانشان اصول کارشان را آموزش می دهند. باید طالب کتاب با اصول آموزشی شما به فرزندانان مطابقت نداشته باشد اما همین که حاضر شدید نگاهی به آن بیندازید جای شکر دارد. من به عنوان یک مادر و حسابدار حرفه ای می دانم که دیگر دوران نمرات عالی گرفتن و شغل خوب پیدا کردن تمام شده است.

باید ایده های نو و نوآموزان تازه را به کودکانمان آموزش دهیم. آنها احتیاج به اصول جدیدی برای زندگی دارند. آنها می توانند همزمان با کارمند خوب بودن، صاحب شرکت سرمایه گذار، خوبان نیز باشند. من به عنوان یک مادر آرزو دارم که این کتاب بتواند به شما کمک کند. انظر رابرت انسان خوشبخت کسی است که راه زندگی اش را خود انتخاب کند. هر کس این کتاب را می خواند چه باغبان چه سرایدار و یا حتی افراد بیکار می توانند به خودشان مطالب آن را بیاموزند به آن هایی که نیاز به حفاظت مالی دارند کمک کنند. هوش مالی روزی ذهنی است که به ما در حل مشکلات مالی کمک می کند. امروزه با تغییرات سریع جهانی و تکنولوژی مواجه هستیم. تغییراتی که شاید تاکنون به چشم ندیده ایم. در روند دگرگونی در آینده ما را با وقایعی روبه رو می کند که امروزه از ذهنمان به دور است.

آیا کسی می تواند اتفاقات آینده را پیش بینی کند؟

هر اتفاقی که بیافتد و در هر وضعی ما دو انتخاب اساسی خواهیم داشت: یا محتاطانه پیش می رویم و یا هوشمندانه با کسب آموزش های لازم و به کارگیری نبوغ مالی، خود را برای آینده آماده می سازیم